



سال ششم، شماره ۴، پیاپی ۲۱ زمستان ۱۴۰۲

www.qpjjournal.ir

ISSN : 2783-4166

گونه‌های توصیف کودکان در رمان شوهر آهو خانم

دکتر محتشم محمدی^۱، شهناز باصری^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۰۱ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۲/۰۹/۱۹

نوع مقاله: پژوهشی

(از ص ۹۲ تا ص ۱۱۹)



چکیده:

توصیف از ابزارهای مهم یک نویسنده در ساماندهی یک داستان است و می‌تواند به شیوه مستقیم یا به یاری گفتگو یا به یاری عمل داستانی شکل بگیرد. توصیف‌های دقیق خواننده را بیشتر به متن می‌کشاند و او را با جریان داستان همراه می‌کند. در متن‌های داستانی مانند رمان که چهره‌های برجسته داستان، بزرگترها هستند و کودکان در حاشیه ماجراها قرار دارند، توصیف احوال و کردار کودکان جای درنگ و بررسی دارد. این توصیف‌ها می‌توانند به گونه‌های ویژه‌ای ارائه شوند. یکی از رمان‌های ایرانی در دهه سی، رمان شوهر آهو خانم از علی محمد افغانی است که در شرایطی خاص منتشر شد و تحرکی تازه به فضای داستان نویسی ایران داد. این مقاله پژوهشی ست توصیفی-تحلیل به شیوه کتابخانه‌ای که تلاش دارد گونه‌های توصیف کودکان را در رمان شوهر آهو خانم بررسی کند. نویسنده به سه شیوه به این توصیف

^۱ . دانشیار زبان و ادبیات فارسی. گروه زبان و ادبیات فارسی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه سلمان فارسی کازرون. کازرون. ایران.

(نویسنده مسئول) mohtasham@kazerunfu.ac.ir

^۲ . دانشجوی دکتری دانشگاه سلمان فارسی کازرون. کازرون. ایران. Shahnaz.baseri.50@gmail.com



ها دست زده است که عبارتند از روایت کلی داستان، عمل و اکسیون، و گفتگو به توصیف‌های مستقیم و غیر مستقیم؛ که توصیف مستقیم از زبان راوی بسامد بیشتری دارد.

واژه های کلیدی: توصیف. کودکان. شوهر آهو خانم.

۱- مقدمه

ادبیات کودکان عنوان و رویکردی است که اگرچه ریشه‌ای دیرینه در فرهنگ عامه و ادبیات شفاهی هر ملتی دارد اما گونه جدید و شاخه دانشگاهی و مدرن آن در ادبیات معاصر جهان و بویژه در ادبیات کشور ما قدمت چندانی ندارد. در تعاریف ارائه شده از ادبیات کودکان، به آن دسته از آثار ادبی گفته می‌شود که به مقتضای سن و ذوق و سلیقه کودکان، آفریده شده‌اند. «فولکلور و فرهنگ عامه، همچنان که سرآغاز پیدایش همه هنرهاست، سرآغاز ادبیات و به خصوص ادبیات کودک نیز هست، لایبی‌ها، مثل‌ها، ترانه‌های کودکان، افسانه‌های خردسالان، داستان‌های ماجراجویی و حماسی و عاشقانه و اسطوره‌ها که زاینده تخیل و تفکر مردم اعصار مختلف هستند، بنیاد و اساس ادبیات کودک را تشکیل می‌دهند (موسوی و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۲۵). کودکان، اگرچه در خلق این آثار دستی ندارند، اما چه در کسوت مخاطبان و چه در نقش شخصیت‌های این آثار، بویژه در حوزه ادبیات داستانی، حضوری اساسی دارند.

نکته‌ای که به نظر می‌رسد در بررسی و پژوهش‌های پیرامون ادبیات کودکان جای خالی مانده، بررسی شخصیت قهرمانان کودک در داستان‌های بزرگسالان است. گاهی داستانی با آن که بیشتر قهرمانان آن کودکان و نوجوانان هستند، در زمره ادبیات بزرگسالان محسوب می‌شود و بالعکس برخی داستان‌ها که تنها یک یا دو شخصیت اصلی یا قهرمان آن کودک هستند، در مجموعه ادبیات کودکان، مورد بررسی قرار می‌گیرد. حال آنکه این سوال مطرح می‌شود که در این مرزبندی، آن دسته از داستان‌هایی که مملو از شخصیت‌ها و قهرمانان کودک هستند، در کدامین مجموعه جای می‌گیرند؟ ضمن آنکه در این مرزبندی با توجه به مشخصه اصلی ادبیات کودکان یعنی سن مخاطبان، در این گونه داستانی، بیشتر جنبه اجتماعی ادبیات کودکان مورد توجه قرار می‌گیرد و جنبه ادبی نادیده گرفته می‌شود.



یکی از این دسته رمان‌ها در ادبیات معاصر ما، رمان «شوهر آهوخانم» از علی محمد افغانی است. حضور چشمگیر کودکان و نقش برجسته آنان در این رمان، از جمله مواردی است که ذهن پژوهشگر را به سمت یافتن پاسخی برای این سوال سوق می‌دهد. اگر بنا و مشخصه ادبیات کودکان را تناسب یک اثر با ذوق و سلیقه و سواد و درک کودکان به عنوان مخاطب برحق آن بدانیم، این گونه آثار را چگونه می‌توان از حوزه ادبیات کودک طرد کرد؟

۱-۱ اهمیت و اهداف پژوهش

یکی از ابزارهای مهم در ترسیم عنصر شخصیت در داستان‌نویسی، فن توصیف است؛ جریانی که به یاری آن خواننده با اشخاص داستان آشنا می‌شود. مونیکا وود، در اهمیت جایگاه توصیف در داستان معتقد است: «توصیف یکی از عناصر داستان نیست، بلکه جوهره آن است. در واقع تصاویر ذهنی است که به خوانندگان اجازه می‌دهد، داستانی را بطور کامل احساس کنند.» (وود، ۱۳۸۸: ۱۱). در بیان اهمیت توصیف در داستان‌نویسی همین بس، که میزان موفقیت نویسنده در اثر ادبی خود و بهره‌گیری از شیوه‌های این فن، رابطه‌ای مستقیم با ارزش ادبی و غنای آن اثر دارد.

۲-۱ پرسش پژوهش:

- ۱- در توصیف شخصیت‌های رمان «شوهر آهوخانم» کودکان چه جایگاهی دارند؟
- ۲- نویسنده، در ترسیم و توصیف عواطف، احساسات و سیمای کودکان و نوجوانان در این رمان از کدام یک از شیوه‌های توصیف بهره بیشتری برده و موفقیت بیشتری کسب نموده است؟

۳-۱ پیشینه پژوهش:

در مورد جنبه‌های مختلف ادبی و اجتماعی رمان شوهر آهوخانم تاکنون ده‌ها مورد پژوهش به انجام رسیده است که در این محدوده تنها به چند مورد از پژوهش‌هایی که به مباحث شخصیتی این رمان پرداخته‌اند، اشاره می‌شود:



قاسمی، ملیحه؛ جلالی پندری، یدالله، (۱۳۹۴)، «بررسی تیپ شخصیت های رمان شوهر آهو خانم». درین مقاله سه شخصیت سید میران، آهو و هما بر اساس تیپ شناسی «مایرز-بریگز» بررسی شده و شخصیت سید میران و آهو درونگرا، و شخصیت آهو برونگرا اعلام شده است.

کوچکی، زهرا، (۱۳۸۹)، «بررسی سیمای زن در رمان شوهر آهو خانم». درین مقاله به بررسی سیمای زن سنتی در شخصیت آهو و سیمای زن تجددگرا در شخصیت هما پرداخته شده است. این تقابل در پایان به پایداری آهو و گریز هما ختم می شود.

کهدویی، محمد کاظم؛ شیروانی، مرضیه، (۱۳۸۸)، «شخصیت پردازی قهرمان زن در رمان های شوهر آهو خانم و سووشون». نویسندگان شباهت ها و تفاوت های قهرمانان زن این دو رمان را بررسی کرده و در پایان توفیق بیشتر سووشون را اعلام کرده اند.

همان گونه که از عناوین برمی آید، در این مقالات، بیشتر جنبه های اجتماعی این رمان مورد بررسی و نقد قرار گرفته است و تلاش نگارنده برای یافتن پژوهشی که به بررسی گونه های توصیف کودکان در این رمان پرداخته باشد، بی نتیجه ماند و موردی یافت نشد.

اولین عنصری که در نگاه نخست، ذهن مخاطب را به خود جلب می کند، شخصیت های رمان و صحنه است و این پژوهش بر آن است تا به بررسی گونه های توصیف گروه عمده ای از شخصیت های رمان «شوهر آهو خانم» که در پژوهش های پیشین مورد توجه قرار نگرفته اند، یعنی، گونه های توصیف شخصیت ها و قهرمانان کودک و نوجوان در این رمان، پردازد.

۲- درباره رمان «شوهر آهو خانم» و نویسنده آن

علی محمد افغانی بی تردید یکی از بازرترین چهره های داستان نویسی ایران در دوران معاصر است. وی در سال ۱۳۰۴ در شهر کرمانشاه به دنیا آمد. افغانی در سال ۱۳۲۶ برای ادامه تحصیل به تهران می آید و پس از مدتی به دلیل فعالیت های سیاسی در حزب توده، دستگیر، زندانی و به اعدام محکوم می شود. رمان «شوهر آهو خانم» به قصد انتقاد از دستگاه حکومتی رضاشاه نوشته شده و حاصل پنج سال قلم فرسایی او در زندان است. رمان «شوهر آهو خانم» نخستین رمان واقعی



اجتماعی در ادبیات معاصر ایران است. این رمان، نخستین بار در سال ۱۳۳۸ منتشر شد. سبک علی محمد افغانی را سبک رئالیسم اروپایی دانسته‌اند (آزرم‌دخت، ۱۳۹۲: ۱۸۹).

۱-۲ خلاصه رمان

شخصیت اول این رمان، سیدمیران سرابی، رئیس صنف خبازان شهر است. زمان و مکان وقوع داستان، ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۰ و شهر کرمانشاه است. «سیدمیران یا میران خاوره» طبق کش دیروز که برای شندرغاز، خود را از گردن و کمر می‌انداخت و ... سال دوازده ماه نصف شکمش سیر و نصف دیگرش گرسنه بود، مشهدی‌میران امروز شده، زن و بچه و دم‌ودستگاهی به هم زده، .. سرشناس شهر و ده شده بود (افغانی، ۱۳۴۴: ۶۴). در طی داستان، سیدمیران متدین و معتمد که به قصد انجام عمل خیر با همای مدرنیته و زیار و همکلام شده بود، تمام اندوخته‌های معنوی و مادی خود را بر سر عشق خود بر باد می‌دهد و شدیدترین ستم‌ها را بر زن متعهد و سنتی خود، آهو، و فرزندانش روا می‌دارد و در این سیر نزولی، به فردی می‌گسار و عیاش و ولنگار و بدهکار تبدیل می‌شود.

۲-۲ توصیف

توصیف (Description) در لغت به معنای تشریح، توضیح، وصف، ستایش کردن ... و در اصطلاح: «توصیف گزاره‌ای است که به بازنمایی ویژگی اشیاء، افراد، مفاهیم، زمان‌ها و مکان‌ها، رخدادها و حالت‌ها در متن می‌پردازد. توصیف در ادبیات بطور کلی، بازنمایی مصداق‌های عینی و ذهنی در زبان است، مشروط بر اینکه این بازنمایی در بستری از گفتمان ادبی اعم از متن نوشتاری یا شفاهی یا ذهنی صورت پذیرد.» (احمدی‌شیخ‌لر، ۱۳۹۹: ۱۱)

«در بلاغت جدید، توصیف نوعی از بیان است که ارتباط تنگاتنگی با تأثیر محیط بر حواس ما دارد. هدف از فن توصیف، القای تصویر و تجسم موضوع است (جمشیدی؛ میمندی، ۱۳۹۱: ۶). توصیف هم می‌تواند عینی باشد و منحصرأ کیفیت‌های اشیاء و اشخاص را تصویر کند و به خواننده انتقال دهد و هم می‌تواند اکسپرسیونیستی باشد و کیفیت‌های اشیاء و اشخاص را به صورتی که در ذهن نویسنده منعکس شده‌اند، تصویر و به خواننده منتقل کند (ایرانی، ۱۳۶۴: ۱۰۴).



۱-۲-۲ توصیف بیرونی و درونی

توصیف در رمان به «توصیف بیرونی» و «توصیف درونی» تقسیم می‌شود. توصیف بیرونی خود به دو بخش توصیف ظاهر طبیعی؛ چهره و قد..... و توصیف ظاهر اجتماعی یعنی رفتار و کارهای افراد...، تقسیم می‌شود. در توصیف درونی نیز به بیان ذهنیات و دنیای درون شخصیت‌ها پرداخته می‌شود. البته در شخصیت‌پردازی، همه این شاخه‌های توصیف با هم ارتباط تنگاتنگی دارند. مثلاً توصیف ظاهر و چهره و قد و نوع حرف زدن و راه رفتن و لباس پوشیدن و همه جنبه‌های رفتاری یک فرد با حالات درونی او مرتبط است و «عمل و کنش و ظاهر بیرونی، فکر و اندیشه درونی را نشان می‌دهد.» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۹۱).

۲-۲-۲ شیوه‌های توصیف

- توصیف یا توضیح مستقیم: در این شیوه نویسنده از زبان خود یا از زبان یکی از اشخاص داستان، خصوصیات اشخاص داستان را به خواننده می‌گوید.

-توصیف به یاری گفتگو: در این شیوه، نویسنده اشخاص داستان را به حرف می‌آورد و کاری می‌کند که خود با بیان و گفتار خویش خواننده را در جریان خصوصیات خود بگذارند.

-توصیف به یاری آکسیون: در این شیوه نویسنده اشخاص داستان را به جنبش درمی‌آورد و به یاری اعمال و رفتارشان خواننده را با خصوصیاتشان آشنا می‌کند.

بهرترین و مؤثرترین شیوه توصیف، آمیختن این سه شیوه در هم است. توصیف ساده یا مستقیم که مورد توجه خاص نویسندگان «پیسک آنالیست است، اینک روزبه‌روز کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد و اصولاً شیوه مؤثری نیست، طبیعی‌ترین و مؤثرترین راه، نشان دادن خصوصیات اشخاص با استفاده از آکسیون و گفتگوست و در این میان نقش گفتگو مهم‌تر است (یونسی، ۱۳۹۹: ۳۵۲). بجز یونسی تحلیل‌گران امروز نیز نقش مؤثر گفتگو را تاکید کرده‌اند. «رمان خوب، مثل یک فیلم، با زنجیره صحنه‌هایش به نمایش شواهد می‌پردازد و نتیجه‌گیری از کردار و گفتار شخصیت‌ها را به خواننده وامی‌گذارد.» (شوب، ۱۳۹۵: ۳۰)



۳-۲-۲ ابزار توصیف

توصیف‌های داستان با تصویرپردازی جان می‌گیرند و تصویرپردازی‌ها نیازمند بلاغت زبان هستند. هر چه توصیف‌گر از شگردهای بلاغی بیشتر و بهتر بهره‌برد، توصیف‌گیرتر خواهد شد. مونیکا وود معتقد است: «تصویرپردازی قوی که حاوی تشبیه و استعاره باشد، مایه حیات داستان توصیفی است. بدون آن شما با اسکلتی خشک و بی‌روح کار می‌کنید که به جای نشان دادن، فقط آن را توضیح می‌دهید. تشبیه و استعاره سبب می‌شود داستان نفس بکشد.» (وود، ۱۳۸۸: ۳۰-۳۵) «تشبیه، سخن را مؤثر و برد آن را بیشتر می‌کند و از این رو در علم بیان و هنر آفرینی کلام از ارزش والایی برخوردار است (فضیلت، ۱۳۹۰: ۶۲). استعاره زیرکانه‌تر و آشکارکننده‌تر از تشبیه است و موجب تصویرپردازی‌هایی و رای مقایسه اولیه می‌شود (وود، ۱۳۸۸: ۳۰).

۳-۳ بحث

یکی از عناصر مهم و ارکان اساسی داستان‌ها، عنصر شخصیت است. «شخصیت عبارت است از مجموعه غرایز، تمایلات و صفات و عادات فردی...، که در کردار و رفتار و گفتار فرد جلوه می‌کند و وی را از دیگر افراد متمایز می‌سازد (یونسی، ۱۳۹۹: ۲۸۸). شخصیت؛ در اثر روایتی یا نمایشی، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او، در عمل او و آنچه می‌گوید و می‌کند، وجود داشته باشد. خلق چنین شخصیت‌هایی را که برای خواننده در حوزه داستان تقریباً مثل افراد واقعی جلوه می‌کند، شخصیت‌پردازی می‌نامند. در توصیف شخصیت‌های یک داستان، معمولاً بر دو بخش «توصیف درونی» و «توصیف بیرونی» شخصیت‌ها پرداخته می‌شود. معمولاً یک اثر ادبی را می‌توان از دو جنبه ادبی و اجتماعی مورد نقد و تحلیل قرار داد. رمان «شوهر آهوخانم» یکی از آثار ادبی است که تاکنون پژوهش‌های بسیاری حول محور آن انجام شده که سهم عمده‌ای از این پژوهش‌ها مربوط به جنبه اجتماعی این رمان است. از قهرمانان و شخصیت‌های اصلی و بزرگسال داستان که بگذریم، مجموعاً بیش از پانزده شخصیت کودک و نوجوان در این رمان حضور دارند و در دنیای کودکانه خود، نظاره‌گر حوادث داستان یا بعضاً خود از شخصیت‌های فرعی مؤثر و پیش‌برنده پی‌رنگ داستان هستند که نویسنده با ظرافتی خاص در تلاش است در توصیف‌های زنده خود، سهمی را نیز به دنیای این شخصیت‌های کوچک اختصاص دهد.



کودکان آن گونه که در دنیای حقیقی، نیروی محرکه زندگی و انگیزه و بهانه زیستن ما بزرگسالان هستند، در دنیای ادبیات داستانی نیز، مزه طراوت و سرزندگی و نشاط‌اند. می‌گویند علت اساسی تبدیل یک اثر ادبی به یک شاهکار ادبی، در درجه اول، تأثیر عاطفی آن بر مخاطب است و کدام اثر ادبی است که بی وجود کودکان و عواطف و احساسات آنها حرفی از عاطفه و احساس برای گفتن داشته باشد؟

کودکی که زن چادر سفید (هما) در آغوش دارد، فرخ، نوه حسین خان مطرب، صاحب‌خانه هماست. «کودک سه‌ساله چاق و چله‌ای بود که شنل قرمز به تن داشت. جلوی سینه‌اش برای حفاظت از چشم بد، یک رشته مهره و گنجی سبز، و بر شانه‌اش دستمال سفید و تمیزی سنجاق شده بود.» (افغانی، ۱۳۴۴: ۲۴)

فرخ، اولین شخصیت خردسال این رمان است که با افتادن یک ریگ داغ بر دست کوچک او، داستان دلربایی هما و دلدادگی سیدمیران، آغاز می‌شود: «... زن و مرد با هول و دستپاچگی و صف ناپذیر، در یک آن خود را به او رساندند. بچه مثل اینکه عقرب نیشش زده باشد، از گریه، زبان به سقف دهان گرفته بود، ریشه می‌رفت و دست کوچکش را به شدت تکان می‌داد.» (همان: ۲۴)

سیدمیران پس از آنکه شاگرد خود را در پی دوات مرکب می‌فرستد، «سپس با لحنی آرام‌بخش و مهربان، بچه را به زبان گرفت: دستت سوخت کوچولو، دستت سوخت؟ آه، آه، این یگ‌های پدر سوخته، ... الان خوب می‌شه، همین الان. چه بچه خوبی! اسمت چیه کوچولو؟ - بچه با چشمانی اشک‌آلود که عجز کودکانه دوست‌داشتنی‌اش را نشان می‌داد... آهسته گفت: فرخ! - به به! چه اسم خوب و قشنگی! بارک الله کوچولو، خدا ببخشدت!» (همان: ۲۶)

در واقع، پیرنگ اصلی داستان همین صحنه‌ای است که با شخصیت کوچولوی رمان آفریده می‌شود. «سیدمیران که تقصیر را در حقیقت از خود می‌دید، با دلسوزی پدروار دست بچه را در دستش گرفت، فوت کرد تا خنک شود. طفلک از سوز درد همچنان بی‌قرار بود. کف دست و انگشتان ظریفش در جا تاول زده بود. قطرات درشت اشک مثل چشمه‌ای نظر کرده و پایان‌ناپذیر از هر گوشه از چشمانش غل می‌زد و بیرون می‌ریخت. تمام صورت و قسمتی از شنلش در چند دقیقه کاملاً خیس شد.» (همان: ۲۵).



آمیختن هر سه شیوه توصیف، یعنی توصیف مستقیم (روایت)، گفتگو و آکسیون، عمق و زیبایی خاصی به تصاویر این صحنه بخشیده است. همان‌گونه که بهره‌گیری از تشبیه، در انتقال و القای این تصاویر به ذهن مخاطب، بسیار مؤثر افتاده است.

در رمان شوهر آهو خانم، تنوع سن شخصیت‌های کودکان و نوجوانان و ویژگی‌ها و خصوصیات ظاهری و درونی هر یک از آنان با طبقه اجتماعی خود، تناسب دقیقی دارد. در شخصیت‌پردازی کودکان این رمان نیز، مصادیق شخصیت‌های نوعی، برجسته و متمایز است. «شخصیت نوعی یا تیپ، نشان‌دهنده خصوصیات گروه یا طبقه‌ای از مردم است که او را از دیگران متمایز می‌کند. شخصیت نوعی نمونه‌ای است برای امثال خود. شخصیت‌های نوعی ممکن است خصلت تازه‌گروهی یا طبقه‌ای را منعکس کنند که در ادبیات سنتی مانند آنها وجود نداشته باشد (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۱۰۱).

در دنیای کودکان شوهر آهو خانم، شخصیت هر یک از کودکان و نوجوانان نشان‌دهنده نوعی از شخصیت گروه کودکان و نوجوانان از دیدگاه اجتماعی هستند.

«عبدل» شاگرد سیدمیران، دومین کودکی است که در فضای رمان ظاهر می‌شود. او نمایشگر حال و روز کودکان کار در جامعه این رمان است. «عبدل پدر و مادر نداشت و تا آنجا که یک روز از زبان خودش شنیده بود، خواهر اقلیجی داشت که روزی رسانش همان او بود. (همان: ۲۶۹)

وقتی در اولین صحنه داستان، دست فرخ با ریگ داغ می‌سوزد و سیدمیران دست‌پاچه می‌شود: «سیدمیران به داخل دکان صدا زد: آهای عبدل، عبدالحمید! پسرکی ده یازده ساله، ریزنقش با موهای وز کرده، دست‌های کبره‌بسته و لباس پاره‌پاره و کثیف حاضر شد. دستش را به پیشانی مالید، لگه‌ی دیگری از زغال بر لگه‌های فراوان سیاهی که زینت بخش تمام صورتش بود، افزود. ارباب به او دستور داد که خیلی زود برود و از قهوه‌خانه روبروی دکان، آن دوات مرکب را بگیرد و بیاورد (همان: ۲۵).

این توصیف مستقیم و دقیق، از وضع ظاهر و رفتار کودک و طرز گفتگوی سیدمیران و تناسب آن با موقعیت خود به عنوان ارباب و موقعیت عبدل به عنوان کودک کار، واقعاً در انتقال تصاویر زنده به ذهن مخاطب موفق عمل می‌کند. «سیدمیران در حال کشیدن نان، بار دیگر عبدل شاگرد دکان را صدا زد... و دستور داد که برود و از شیرینی‌پزی سر نش، چند نان مربایی بگیرد. پولی را که زن در همان ابتدای آمدن روی سگو نهاده بود... به پسرک داد. صدای خسته لحظه پیش



خود را که هیچ نوع تهدیدی در پس آن نبود بلندتر کرد: بیا که خدا یا تو را بکشد و مرا آسوده کند، یا مرا آسوده کند و تو را بکشد، ای تنبل نان حیف کن! خدا زنبور عسل را آفرید تا شب و روز بیدار و در تقلا کار کردن و فایده رساندن باشد و تو قوشمه (منحوس) بی مصرف را که بروی روی هیزم‌ها دراز بکشی و متصل خواب ذخیره کنی!... آخ که دق تو یک نفره مرا کشت!» (همان: ۳۴).

تحقیر، نفرت توأم با دلسوزی، در توصیف گفتگوی سیدمیران، دقیقاً متناسب با نوع شرایطی است که کودک کار، روزانه مبلغ هنگفتی از این نمونه‌ها را از اربابان خود دریافت می‌کنند! علی‌رغم حضور صاعقه‌وار فرخ، عبدل با سماجت، نسبت به ارباب، وفادار و نسبت به اسرارش رازدار می‌ماند و سرانجام به سبب آگاهی از همین اسرار اخراج می‌شود. «سیدمیران صدایش زد. یک اسکناس پنج‌ریالی درآورد، جلویش انداخت و به او توپ بست: دُ برو که رفتی! یک بار دیگر در این حدود ترا ببینم، صاف تحویل پاسبانت می‌دهم و پیش خود گفت: این طفلک هم بی‌خودی از من رنجید... اما خوب، تنها کسی که می‌داند هما قبلاً کجا زندگی می‌کرد، اوست. بعد از این صلاح نبود به در این خانه بیاید. تقصیر از من بود که آن روز به وسیله حمّال، صندوق را به خانه حسین خان نبردم.» (همان: ۳۵۳)

در این توصیف نیز علاوه بر شیوه مستقیم و روایی، نویسنده از شیوه گفتگو و بویژه تک‌گویی درونی بهره برده و حالات درونی عبدل و سیدمیران را به دقت به تصویر کشیده است. نویسنده با جمله «یک اسکناس پنج‌ریالی درآورد، جلویش انداخت»، ماهرانه، رابطه ارباب و شاگردی، همچنین تحقیر شدن عبدل و درماندگی او را به خواننده منتقل می‌کند.

«همایون و کتایون» از دیگر کودکان این رمان، که همچون سایه‌ای بیگانه، یکی دو بار در فضایی مبهم رد می‌شوند، پسر و دختر خردسال هما و نمایشگران کودک کار طلاق در دنیای شوهر آهو خانم هستند که در گفتگوی نخستین هما و سیدمیران به ساحت داستان سرکی می‌کشند و از آن پس هیچ حضوری از این دو کودک دیده نمی‌شود تا آنکه وقتی آهو برای کندن شرّهما از سر خودش به در خانه حاجی‌بنا (شوهر سابق هما) می‌رود تا بچه‌های هما را ببیند. «آهو نمی‌خواست تو بروی، به اصرار زن تا هشتی مدخل درونی حیاط رفت و همانجا گرفت نشست. یک جفت پسر و دختر همقدّ و همشکل که معلوم بود دوقولوه‌ای هما هستند. با هم آمده و از دهلیز خانه سرک کشیده



بودند، ببینند کیست که چکش در را به صدا درآورده است. به محض برگشتن عمه به سرعت گریختند و به زیرزمینی کوچکی چسبیده و در را به روی خود بستند.» (همان: ۲۱۵)

دنیای این دو کودک و انزوای آنها و انتظارشان برای بازگشت مادر را نویسنده در نهایت ایجاز و در دو جمله توصیف می‌کند. دنیایی که با همه وسعت و کثرت آدم‌هایش در نبودن مادر، برای آنان، همان زیرزمینی است که داوطلبانه راه آن را پیش می‌گیرند و به آن پناه می‌برند. در پایان داستان، هما به هنگام رفتن از کرمانشاه، حتی عکس آنها را نیز ریزریز می‌کند تا هیچ یادی از آن دو کودک در خاطرش نماند.

در مورد نحوه برخورد بچه‌های هما با افراد غریبه، نویسنده با تشبیهی ظریف و استعاره‌ای لطیف، احساس رقت-انگیزی در وجود خواننده برمی‌انگیزد؛ «ملوس از همانجا که نشسته بود، همایون و کتایون را صدا زد که خاموش و مطیع مثل بچه‌مکتبی‌های قدیم هر دو با هم جلوی در زیرزمین ظاهر شدند. آهو با دلسوزی و شفقت مادرانه ندا داد: واه، جوجه‌های بی‌گناه! آخر اینها چه گناهی کرده‌اند که از حالا باید رنج دوری از مادر را بکشند؟ پدر و مادر با هم نمی‌سازند، کفاره‌اش را اینها باید بدهند؟ این والله ظلم است، ظلم!» (همان: ۲۱۶)

همانگونه که مشاهده می‌شود، نویسنده در توصیف کودکان هما نیز برای توصیف ظاهری و رفتاری متناسب با کودکان منزوی طلاق، علاوه بر روایت و گفتگو و آکسیون از ابزارهای توصیف یعنی تشبیه و استعاره نیز بهره می‌گیرد.

جلال فرزند نقره، بچه سزبه‌هوا و بازیگوش که هیچ حرف و نصیحتی به گوشش نمی‌رود، دیگر کودک این رمان است. «می‌بینی خانم، این یک وجبی پُرسسُخ چه مرا عذاب می‌دهد؟ مانده‌ام معطل که تکلیفم با او چیست. مکتب می‌گذارمش، دو روز می‌رود، روز سوم فرار. شاگردیش فقط یک نصف روز است. نه عار دارد که کتک سرش بشود نه شعور که نصیحت. این هم از کار آبنبات‌فروشی‌ش که خودش پیش قدم شد... نان، نان، نان، این است بیست و چهارساعته ورد زبان او، از لحظه‌ای که چمشش را به نور صبح باز می‌کند تا دقیقه‌ای که کپه مرگش را می‌گذارد. والله من که دیگر از دست شکم کاردخورده این یک وجبی که گویی گرگی در آن روی دو پا نشسته است و هر چه پایین می‌رود هنوز به جای خود نرسیده، می‌بلعد، ذله شده‌ام.»

(همان: ۱۷۲-۱۷۱)



این توصیف، نمونه‌ای از گونه دوم توصیف مستقیم است که نویسنده از زبان «نقره» (یکی دیگر از شخصیت‌های داستان)، خصوصیات و ویژگی‌های شخصیتی «جلال» را به ذهن خواننده انتقال می‌دهد. ترکیب سه شیوه توصیف مستقیم، گفتگو و توصیف ذهنی از طریق کاربرد تشبیه، زیبایی این توصیف را دوچندان کرده است.

یکی دیگر از شخصیت‌های خردسال در رمان شوهر آهو خانم، محمدحسین، نوه پنج‌ساله خاله بیگم و فرزند خورشید است. کودکی از خانواده‌ای فقیر که علاوه بر رنج فقر، رنج کچلی را هم با خود می‌کشد. «پیرزن... اگر صدای نوه پنج‌ساله‌اش محمدحسین را نمی‌شنید، فوراً گمان می‌کرد به سر چاه یا حوض رفته و... به اجل معلق گرفتار آمده است و اگر می‌شنید، می‌گفت حتماً کسی از بچه‌ها دارد او را می‌زند. زیرا در آهنگ صدای این موجود بدبخت، چه در بازی و شادی چه در کز کوری و غم، گریه و التماس همیشگی و جگرخراش حک شده بود که آدم را ناراحت می‌کرد. طبیعت در حق او جانانه محبت نموده بود و همچنانکه سلیمان دست نوازش بر سر هُدُهد کشید و پرنده خوش‌خبر را به تاج زیبا و پرهای رنگارنگ پاداش داد، او نیز از خالق خود تاج نقره‌گونی پاداش گرفته بود که شکنجه ابدی‌اش شده بود. مصیبت که می‌آید از در و بام می‌آید. برای تکمیل بدبختی پدر و مادر این طفل، محمدحسین بطور غیرقابل‌علاجی کچل بود (همان: ۶۲).

توصیف روایی و مستقیم و بهره‌گیری از توصیف ذهنی با کاربرد تشبیه، و بویژه، کاربرد استعاره تهگمیه در وصف کچلی این کودک، تصویر زنده و قابل‌لمسی به ذهن خواننده القا می‌کند و عواطف و احساسات خواننده را با متن پیش می‌برد. انتخاب و کاربرد رگباری واژه‌های بدبخت و کز کوری و غم و التماس و جگرخراش... فضای رقت‌انگیزی برای برانگیختن احساسات و عواطف خواننده مهیا می‌کند.

در توصیف صحنه زفت‌برداری از سر محمدحسین، آنچنان قلم افغانی احساسات و عواطف خواننده را با خود همراه می‌کند که حتی خواننده هم دلش می‌خواهد صحنه داستان را ترک کند: «در روزهای تیره زفت‌برداری، یا به اصطلاح همسایه‌ها سلاخی، وقتی آن لحظه شوم فرامی‌رسید، اغلب خانه را می‌گذاشتند و می‌رفتند؛ هر جا که می‌شد، خانه اقوام و آشنایان، در کوچه. همینقدر می‌گریختند تا ناظر یک صحنه جگرخراش نبوده باشند. آنگاه بچه را لب بالوعه می‌آوردند. نقره دست و پایش را می‌گرفت و هما در زیرپوش سفید پرستاران، بی‌توجه به ضجه‌ها و التماس‌های رنگ‌به‌رنگ و رقم‌به‌رقم طفل که دل سنگ را آب می‌کرد، مشغول به کار می‌شد. تا می‌آمد کارش تمام بشود بچه در دولای کفن می‌رفت و بازمی‌گشت. گاه به کلی



بیهوش می‌گشت. بیجهت نبود که همسایه‌ها برای این مداوای طبی فقط لفظ سلاخی را انتخاب کرده بودند، زیرا پس از آنکه کار به پایان می‌رسید کمتر از خون گوسفندی آنجا ریخته نشده بود» (همان، ۳۷۷).

یکی دیگر از ویژگی‌های توصیف اجتماعی این شخصیت، طرد او به خاطر ظاهرش است. «محمدحسین با سر بسته‌اش مهدی را چرخ بستنی کرده بود... آهو می‌توانست به بچه‌هایش توصیه کند که دم دهنی این پسر کچل را نخورند اما نمی‌توانست بگوید با او بازی نکنند. (همان: ۶۴۶)

اتفاقاً این محمدحسین، و خانواده‌اش از آخرین مستأجران سیدمیران هستند که در آخرین لحظات فرار سیدمیران و هما به سوی تهران، نظاره‌گر تاراج زندگی آهو هستند. گویا ظاهر این شخصیت خردسال، باعث شده بود تا اطرافیانش او را مورد آزار و اذیت قرار دهند. چنانکه هما در آخرین لحظات کوچ، با بخشیدن اسکناسی دوتومانی به غرامت آزار و اذیت‌هایش از او دلجویی می‌کند.

شخصیت‌های خردسالی که از ابتدا تا انتهای حوادث رمان، حضور دارند و نه تنها جریان داستان را همراهی می‌کنند بلکه، تمام رنج‌های مادر و بر باد رفتن آرامش خانواده را با تمام وجود لمس می‌کنند، فرزندان سیدمیران هستند؛ «کلارا... دخترکی بود ظریف، خوش‌خنده و آرام، به سن یازده،... پس از او سه برادر کوچکترش، بهرام و بیژن و مهدی بودند. اولی نه‌ساله... دومی شش‌ساله، که هنوز مدرسه نمی‌رفت، پایین کرسی دراز کشیده بود، به بازیگوشی، تیرهای دودزده سقف را می‌شمرد و در عالم خود با لک‌وپپسی‌های روی آنها که مسجم‌کننده اشیاء و موجودات خاص بود، حرف می‌زد. سومی کودکی بود دوساله یا اندکی بیشتر، که هنوز از شیر گرفته نشده بود! پهلوی مادرش ایستاده و پستانکش را می‌مکید. چهره زرد و هیكلی نحیف داشت که در لباس زمستانی خود گم شده بود. روی بازوی راستش لوله چرمی دعا و قرآن قاب‌نقره کوچک و تمایل‌سینه‌چپ‌وراست دو چهل‌بسم‌الله دیده می‌شد که کودک ناتوان با آنها می‌باید به جنگ دردها و گزندهای جوربه‌جور برود.... او که به تازگی از یک بیماری ناشناخته و موذی که نه سرخک بود نه مخملک، چیزی نمانده بود داغش را به دل مادر بگذارد، جان به در برده بود، برای خانواده بیش از اندازه عزیز شده بود... لوس می‌شد لج می‌کرد و همه همسایه‌های خانه که بغلش می‌کردند باید به خواسته‌هایش تن می‌دادند..... اولین نگاه به چهره بچه‌ها بی‌آنکه چندان دقتی بخواهد معلوم می‌کرد که پیشانی بلند و



هموار، بینی کوتاه و رنگ سبزه هر چهار آنان به پدر، لب و دهان گوشتالو و چشم و ابروی مشکی و مخمورشان به خصوص هنگام خندیدن به مادر می‌برد (همان: ۴۸).

توصیف کلی و مستقیم فضای خانواده سیدمیران و خصوصیات و ویژگی‌های ظاهری و درونی تک‌تک کودکان او بویژه کودک خردسال، مهدی را پیش از ورود همای بدبختی به ساحت این خانواده بسیار دقیق ترسیم می‌کند. علاوه بر انتقال ویژگی ظاهری کودکان، ترسیم و انتقال فضای گرم و ساده خانواده به عنوان مأمی امن و آرام برای آنان با دقت انجام شده است. در میان این توصیف‌های مستقیم به کارگیری شیوه گفتگو، زیبایی و پویایی خاصی به تصاویر بخشیده است. گفتگوهایی که گاهی لحن آن تا حد تناسب سن کودکان پایین می‌آید، وقتی که آهو در انتظار تمام شدن نماز سیدمیران، مهدی نحیف را به بازی می‌گیرد: «سر را با همه نیروی محبتی که در چشم و دل و ذرات وجود داشت به روی او خم کرده و در حالی که انگشتان ظریف و ملوسش را یکی یکی می‌بست گفت: «این می‌گه بریم دزدی، این می‌گه چه بدزدیم؟ این می‌گه تشست طلا، این می‌گه جواب خدا را کی بده؟ این میگه من کله گنده». جمله آخر را بلندتر و با آب و تاب هرچه بیشتر ادا کرد و شست او را بست. بچه به ادای خوشمزّه و دل‌انگیز مادر شاد و بی‌ریا خندید و با دغل بازی کودکانه دوباره انگشت را گشود تا بازی از نوع تکرار شود.» (همان ۴۹).

این توصیف آمیخته با گفتگو حال و هوایی کاملاً کودکانه به فضای این بخش از رمان داده و تصاویر زنده‌ای را به نمایش گذاشته است. اما «سیدمیران آن شب مانند شب‌های دیگر درست بر سر خلق نبود؛ با مهدی که خودش را در بغلش جا کرده بود دل درست بازی و اختلاط نمی‌کرد. خود را در کانون خانواده نمی‌دید (همان: ۵۰) و این جملات ظاهراً آغازی است بر پایان روزهای آرام کودکان سیدمیران و پی‌رنگی برای طوفانی که قرار است آرامش دنیای کودکان این خانواده را درنوردد. کودکانی که گویی آخرین شب‌های آرام آن خانه و واپسین پرده‌های آن شادی و بازی‌های کودکانه را به خاطر می‌سپارند: «هوا مژده شب، به خانه آمدن شوی و آرامش شبانه را می‌داد. دل آهو غنچ می‌زد با شادی و شور پنهانی در حیاط یا روی پله ایوان انتظار می‌کشید. بچه‌های او که شادی و گرمای زندگی در زیر پوست‌شان می‌جوشید، قاطی با همسالان خود، آفتاب مهتاب بازی می‌کردند. در حیاط بزرگ از این طرف و آن طرف می‌دویدند، یکدیگر را دنبال می‌کردند و به مادر که تنها بود یا با زنی از همسایه‌ها صحبت می‌کرد پناه می‌بردند؛ پشت او قایم می‌شدند



و پر چادرش را می کشیدند تا از هم فرار کرده باشند، جیغ می کشیدند، جست می زدند، می آمدند و مثل نسیم بهاری همه جا را از شادی و نشاط بی غش لبریز می کردند (همان: ۵۱).

توصیف مستقیم فضا، صحنه و شخصیت‌ها در این تصاویر با دقت هرچه تمامتر صورت گرفته است، به طوری که گویی چندین دوربین از چند زاویه در حال تصویربرداری از جنب و جوش کودکان و فضای این صحنه است. چشم و گوش و احساس نویسنده به همراه بازی بچه‌ها، هم ترس و دلهره را ضبط می کند هم شور و شوق آنان را.

با ورود هما به خانه سیدمیران اگرچه آهو زودتر از همه دلهره خود و خطر وجود او را با تمام وجودش احساس می کرد، اما تغییر رفتار سیدمیران با بچه‌ها خواه ناخواه آنها را نیز به ورطه این طوفان می کشاند؛ به خصوص زمانی که بچه‌ها ناخواسته به جاسوسی گماشته می شوند. «آهو خود را به ندیدن زد اما چنان ناراحت شد که سرش داغ گردید. روز دیگر موقعی که کسی در اتاق نبود از بیژن پرسید: گوش کن بینم امروز صبح وقتی من در آشپزخانه ماهی پوست می کردم آقا و هما در اتاق چه می کردند؟ طفل پاسخ داد هیچی، نشسته بودند با هم حرف می زدند. هما به من گفت: طلق بخرم تا برایم عینک درست کند از همان عینک‌ها که آن روز در خیابان به تو نشان دادم. می خواهم حالا بروم از قلکم پول در آرم. - نه لازم نیست از قلکت پول در آری. پول برای چه؟ - برای طلق؟ - من خودم برای عینک خواهم خرید. به من بگو آنها غیر از حرف زدن دیگر چه می کردند؟ هما چه جور نشسته بود؟ اینطور مثل من چادر دم رویش گرفته بود یا این که صورتش باز بود؟ - نه، وقتی تو آمدی صورتش را گرفت. اول چادر روی شانهاش افتاده بود. - چطور؟ به من نشان بده بینم. - هان، اینطور. - خوب من هم همین را می خواستم بفهمم، باقی داستان برایم معلوم شد، این زن از من رو می گیره نه از پدرت. - یالله پول بده طلق بخرم. کودک البته نمی دانست چه به چیست، از نحوه سوال مادر و تغییری که پس از شنیدن جواب در چهره‌اش پیدا شد و همچنین آه ناراحت و پیچیده‌ای که از سینه برکشید، فهمید در آن موضوع ظاهراً بی اهمیت باید چیزی به ضرر مادرش در میان بوده باشد. دلش برای او سوخت.» (همان: ۲۱۱-۲۱۲).

ترس یکی از مهمترین هیجانانگیز و ویژگی‌های حالات درونی بویژه در کودکان است و افغانی در یکی از صحنه‌های جنجالی رمان خود با ظرافت و دقت هرچه تمام‌تر با استفاده از شیوه توصیف مستقیم و آمیختن آن با گفتگو و آکسیون، ترس کلارا را به تصویر می کشد.



وقتی قرار شد در شب‌هایی که سیدمیران به اتاق آهو می‌آید کلارا را نزد هما بفرستند تا هما تنها نباشد اما هما با شگردی خاص بندی به پای خود و لولای در می‌بندد تا به همه اثبات کند که شب‌ها کسی به در اتاق او می‌آید و او را می‌ترساند. «شب سوم که در اوایل تیرماه بود نزدیکی‌های ساعت دوازده ... همای بیدار و هوشیار... همخوابه دوازده‌ساله و همجنس خود را آهسته در بستر تکان می‌داد. کلارا به خواب عمیقی فرورفته بود... دید که در ورودی اتاق مثل گهواره به عقب و جلو می‌رود... چشم‌های دخترک یک لحظه از وحشت ایستاد... در بهت کامل هما را نگریست و به‌طور غریزی ... از رختخواب بیرون جست و به طرف پنجره بالای سرش هجوم برد... کلارا در همان جا با منتهای قدرتی که در حنجره‌اش بود توی حیاط نیمه‌تاریک و خاموش جیغ کشید: - آق! آق! دو! دو! ظاهراً او می‌خواست بگوید: آقا، آقا، دزد، دزد. - از ترس زبانش بند آمده بود. این را گفت و بیهوش در درگاهی افتاد (همان: ۳۲۱).

وقتی پس از شش سال زندگی عاشقانه و ناز و نعمت معشوقانه، هما با یک سلی سیه‌انگشتی سیدمیران قهر کرده و سیدمیران هم همان روز به محضر رفته او را سه‌طلاقه کرده بود و هما بی‌خبر از سه‌طلاقه شدن دوباره خود، به همراه میرزانی به خانه سیدمیران برگشته بود، خالو کرم (پسرعموی هما) از راه می‌رسد و با نکوهش هما و جانب‌داری از سیدمیران سعی بر آشتی آنها دارد، آهو پس از این شادمانی مستعجل، از آمدن این مهمان ناخوانده در تلاطم است و برای دانستن نتیجه مذاکره سیدمیران و خالو کرم بی‌تابی می‌کند و مهدی را به جاسوسی می‌فرستد: «بیا با تو کاری دارم، این آب دماغت را هم بگیر بپرداز دور؛ ترس، خدا دوباره بت می‌دهد! گوش کن، آقا و خالو کرم رفته‌اند به اتاق خورشیدخانم اینا پیش هما. موضوع برای من جدی است. می‌خواهم تو هم به بهانه چای خوردن بروی آنجا بشینی و درست گوش کنی ببینی چه می‌گویند و آنوقت بیایی به من بگویی. فهمیدی چه گفتم؟ من اینجا در ایوان نشسته‌ام، خوب گوش‌هایت را باز کن و مخصوصاً حرف‌هایی را که آقا می‌زند بشنو و بیا برای من تعریف کن (همان: ۶۶۱).

بهره‌گیری از شیوه گفتگو و به دنبال آن توصیف روایی، کم‌کم فضای اندوه‌بار ادامه داستان و تأثرات شدید کودکان از فضای بوجود آمده را به زیبایی و دقت آماده می‌سازد و به ذهن خواننده منتقل می‌کند. توصیف حالات درونی کودکان از اندوهی که بر فضای خانواده حاکم است، باعث شده خواننده ارتباط عاطفی قوی‌تری با داستان و حوادث آن برقرار کند. هرچه زمان بیشتر می‌گذرد و جای پای هما در دل سیدمیران محکم‌تر می‌شود، بی‌مهری



سیدمیران نسبت به آهو و فرزندانش آشکارتر می‌شود و بچه‌ها این موضوع را به خوبی حس می‌کنند و به تبع آن دنیای آنان تاریک‌تر و بی‌انگیزه‌تر می‌شود. وقتی پس از برملا شدن عقد هما، صبح شب سوم سیدمیران با کت و شلوار ... «سروریش مانند دامادهای حقیقی در روز پاگشا کاملاً آراسته و تمیز می‌نمود، به اتاق که وارد شد، همانطور با شلوار در جای همیشگی خود طرف بالا، زیر کرسی نشست. مهدی بلافاصله پیش او دوید و خود را در بغلش جا کرد. از نگاه‌های پرسنده و ناشادش به نظر می‌آمد که او نیز می‌فهمید مادرش غصه‌دار است. پس با مهربانی، بینی بچه را با دستمال سر شانه‌اش گرفت. به کلارا، که برای احتراز از هم‌کلامی یا پرس و سؤال پدر خود را در پایین اتاق به کاری مشغول نموده بود، نگریست. گوشه‌های لب دختر پایین افتاده، چشم‌هایش غم‌زده و گشادتر از معمول بود. - کلارا، مگر امروز خیال مدرسه رفتن نداری؟ آفتاب وسط حیاط است. بهرام را که در کنار طاقچه ایستاده با کتاب‌های خود ورمی رفت، مخاطب قرار داد: تو که لباس را هم نپوشیده‌ای، معطل چه هستی؟ (همان: ۲۵۱-۲۵۰)

این بازیگران خردسال گاهی هم مأموریت آشتی پدر و مادر را به عهده می‌گیرند: «یک روز که سیدمیران در اتاق بزرگ نشسته بود... ناگهان طفل خردسالش، مهدی، رشته افکارش را گسست. بچه به کمک دست و پا از پله‌های ایوان بالا می‌آمد. در پله آخر... چهل بسم‌الله گردنش، زیر زانویش گیر کرد... سیدمیران از وحشت دلش ریخت و از جایش تکان خورد... بچه با بی‌اعتنائی کودکانه روی پا بلند شد و دوان دوان به اتاق داخل شد. سه ماه بود از عقد هما می‌گذشت. در این مدت از میان بچه‌ها تنها همان بود که تغییرات جدید را به رسمیت نشناخته بود. وقتی که پدرش به خانه می‌آمد، سرخود یا به اشاره مادر، اغلب می‌دوید و به اتاق بزرگ نزد او میرفت... مادر مهربان در آن لحظه، موهای بچه را آب زده و با فرقی قشنگ از وسط شانه کرده بود. کفش و جوراب نویش را نیز پوشانده بود... زیر لب این جمله را تکرار می‌کرد: - برم پهلوی آقا جون. آقا جون خودمه، سیدمیران با چشم و لب خندان... او را گرفت و روی زانو نشاند... مهدی او را نگاه کرد و با لفظ بچگانه خود... پرسید: آقا جون، تو من دوست اداری؟... - من خیلی ترا دوست دارم. کی می‌گه ترا دوست ندارم؟ بچه به جای هر چیز از روی زانوی او پایین آمد. انگشت دستش را گرفت و کشید تا او را با خود به بیرون ببرد... «چرا به اتاق ما نمی‌آیی؟» سیدمیران فوراً به دلش الهام شد، فهمید که مادر طفل به زبانش گذاشته است، خندید اما اشک در چشمانش جمع شد (همان: ۳۱۷-۳۱۶).



دقیق ترین توصیف حالات درونی کودکان وقتی است که دومین دعوی جدید هما و آهو و دخالت و فحاشی سیدمیران و کتک کاری شدیدتر از بار اول آهو توسط سیدمیران، به اخراج آهو از خانه می‌انجامد: «بچه‌ها همچنان در اتاق بی‌قراری می‌کردند و وقتی که سیدمیران از روی تختخواب به سوی آنان رفت، هما با تشدد او را از زدن آنان برحذر داشت. اما مرد در اتاق کار دیگری داشت، یکسره سر صندوق آهو رفت.... بچه‌ها که با کنجکاوی اشک آلود و جوشان و آمیخته به ترس نگاهش می‌کردند، خاموش ماندند... سیدمیران وقتی طلاها را در دستمال می‌پیچید و در جیب می‌گذاشت، بچه‌ها را که وحشت‌زده هر یک در گوشه‌ای کز کرده بودند، با لحنی که گویی آنان نیز در گناه مادرشان شریکند، طرف صحبت قرار داد: شما هم اگر البته می‌خواهید بچه‌های خوبی باشید و من دوست‌تان داشته باشم، بی آنکه گریه و زاری و عق و پیق راه بیندازید، باید بدانید که از این پس دیگر مادر ندارید... از بچه‌ها بیژن زیرچشمی نگاهش به پدر بود و با خشم درونی، خود را می‌خورد. مهدی پشت دست جلوی دهان گرفته بود از ترس قیافه پدر، با بغض تشنج‌آمیزی که برای روح کودکانه او زیاد بود، مبارزه می‌کرد، ناگهان پقی کرد و ترکید. در کنار او کلارا دستش را روی چشم گرفت و درست مانند یک کودک پنج‌ساله با دهان گشاده‌ای که آب از آن سرازیر بود، گریه را سر داد... در همین حین بهرام از راه رسید... با یک نگاه به وضع درهم‌پاشیده‌خانه، نبودن مادر، سکوت توجه‌آمیز همسایگان و چشم اشکبار برادران همه چیز را دریافت اما او نیز جز سکوت و آه فروخورده‌ای که در دلش باد کرد، هیچ عکس‌العملی نتوانست نشان بدهد (همان: ۵۴۷-۵۴۰).

پس از این دعوی شدید، «سیدمیران آن شب موقعی به خانه برگشت که دو ساعت از شب گذشته بود. موهای صورتش را مثل جوانان دوتیغه تراشیده و سبیلش را به طرز نوینی اصلاح کرده بود... هما در جواب شوهر که پس از بیرون آوردن لباس و آرمیدنش از احوال بچه‌ها جویا می‌شد، گفت: به خورشید گفتم رفت چراغ اتاقشان را روشن کرد اما شامی را که برایشان فرستادم از روی قهر، لگدزده، ریخته‌اند.... بیژن با سنگ بزرگی که به طرفم پرتاب کرد، شیشه پنجره را شکست و مهدی به صدای بلند فحش داد. از ترس درها را به روی خودم بستم (همان: ۵۴۹-۵۴۸). «در شب دعوا برخلاف تصور هما و سیدمیران، آهو آن شب جایی نرفته بود با استفاده از تاریکی بطوری که هما بو نبرد، همسایه‌ها او را به خانه‌اش آوردند... خیلی زود بچه‌ها نیز از این موضوع خبردار شدند... بیژن با کله‌خشکی همیشگی‌اش که عصبانیت و انتقام آن را شدیدتر کرده بود، چماق جلال را از گوشه‌ای پیدا کرد و گفت اگر (هما) بخواهد به این اتاق بیاید، جلوی ایوان مغزش را خواهم کوبید. آهو لبخند زد و پرسید اگر آقا بیاید چکار



خواهی کرد؟ بیژن به این سوال حیران ماند جواب بدهد... مهدی در عوض برادرش گفت: اگر آقا فهمید و به این اتاق آمد مامان را توی کندو خواهیم کرد (همان: ۵۵۴).

نویسنده با هنرمندی خاصی از ترکیب روایت و گفتگو و آکسیون و تشبیه بهره برده و صحنه‌ای زنده و قابل لمس را به نمایش گذاشته است. حالات روحی و درونی کودکان در همدردی با مادر، ترس، اضطراب و حس انتقام از هما و از همه مهمتر در ماندگی عواطف و احساسات آنها در انتخاب پدر یا مادر از ویژگی‌های ممتاز این توصیف است. در رمان شوهر آهو خانم، «مهدی» حساس‌ترین شخصیت خردسال است. پس از شب دعوا و ماجرای قاچاق سیدمیران و دادگاه، وقتی در روز آشتی و تفریح و باغ، سیدمیران پس از تقریباً شش سال با آهو هم صحبت می‌شود و عقده دل را باز می‌کند، با نگاهی به مهدی؛ «مثل قاتلی که روح مقتول را بر سر پا می‌بیند، رعشه بر اندامش افتاد. آهو را نگریست و پرسید: این بچه را چه می‌شود؟... از دیدن اشک‌های تو بود که این بچه غصه‌اش شد؟ آخر مهدی نزارتر از آن بود که به گفت درآید. گویی در روح کوچک و ناتوان او بود که همه رنج‌های کشنده مادر منعکس می‌شد. غم مصیبت مادر مثل سیل در استخوان‌های او لانه کرده بود. مانند میوه درخت زردآلو که ملخ برگ‌های آن را خورده باشد، چغاله ریز و تلخ‌مزه‌ای شده بود که به درد سوزاندن هم نمی‌خورد، با این وجود به جای گوشت و استخوان، یکپارچه هوش و احساس بود، چراغی بود که شعله‌اش را خیلی بالا کشیده بودند (همان: ۵۹۵).

ترکیب شیوه توصیف مستقیم و روایت و گفتگو و توصیف ذهنی، به ویژه استفاده از ابزار تشبیه و آن هم تشبیه مرکب، تصویری زیبا و عمیق از احساسات و عواطف درونی مهدی خردسال به خواننده ارائه می‌دهد: «مهدی آقا جان بیا ببینم بیا پهلوی آقا جون، بیا ببینم تمشک‌ها را از کجا چیدی؟ چنین می‌نمود که یارای نگاه کردن در چشم بچه را نداشت. ساق‌های چوب کبریتی و نحیف او را برانداز کرد. بغلش کرد. شقیقه‌اش را بوسید و سوال خود را تکرار کرد.... مهدی غریب‌وار و خاموش روی زانوی او نشسته بود. چهره‌اش از حالت غم به شادی عبور می‌کرد اما نگاهش رمیده بود.... سیدمیران یکی از تمشک‌های میان مشت او را برداشت، پرسید: مامان را خیلی دوست داری؟ مهدی جواب نداد... (همان: ۵۹۶).

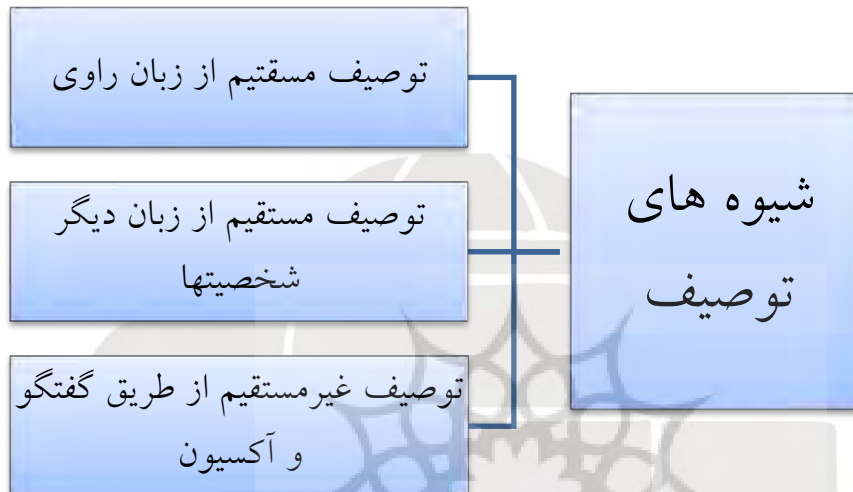


همین جمله سه کلمه‌ای آخر و سکوت سنگین کودک، درون اندوهبار مهدی و گلایه کشنده او از پدر را در نهایت ظرافت و هنرمندی به خواننده انتقال می‌دهد.

شخصیتهای کودک رمان شوهر آهوخانم

- مهدی
- بیژن
- کلارا
- بهرام
- فرخ
- عبدل
- جلال
- محمد حسین
- جواد
- همایون
- کتایون
- ساتیک (ارمنی)
- شورا (ارمنی)
- جنی (ارمنی)
- کودکی در نقش مشتری



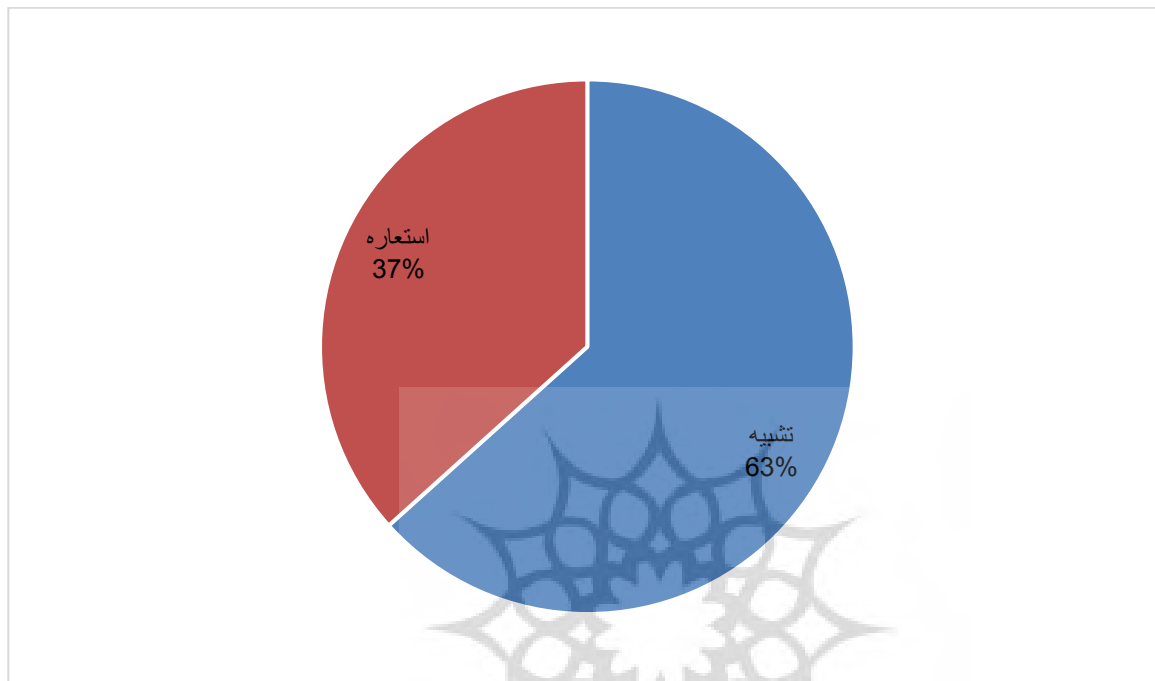


نمودار ۲. شیوه‌های توصیف

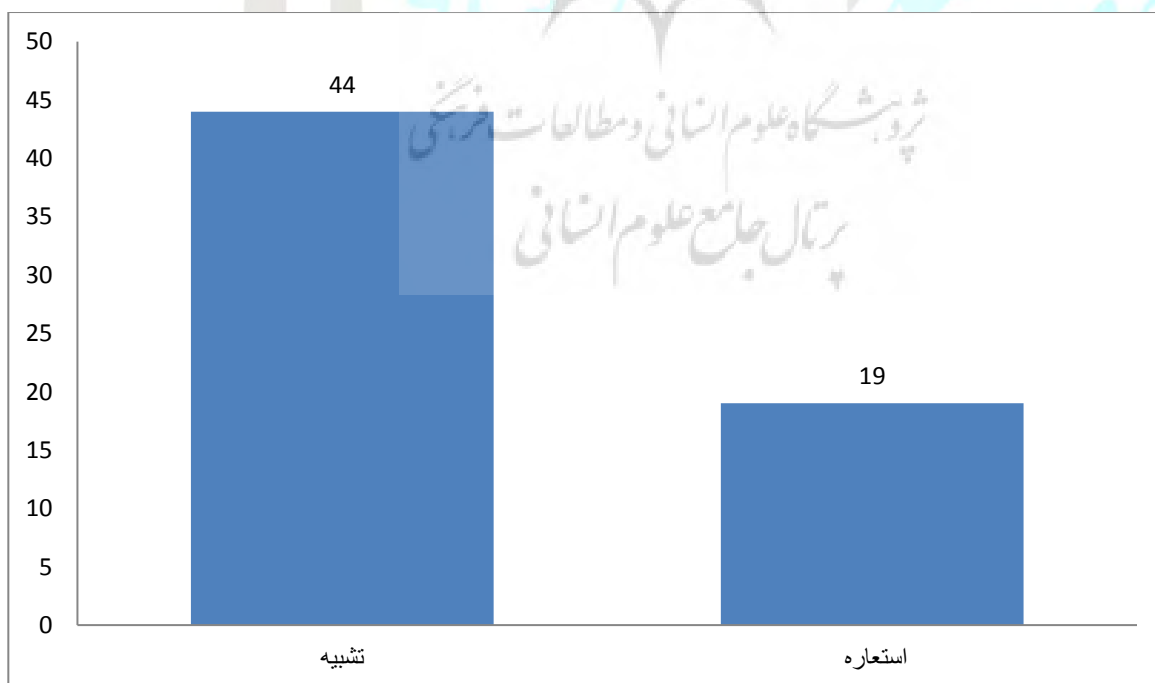
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی





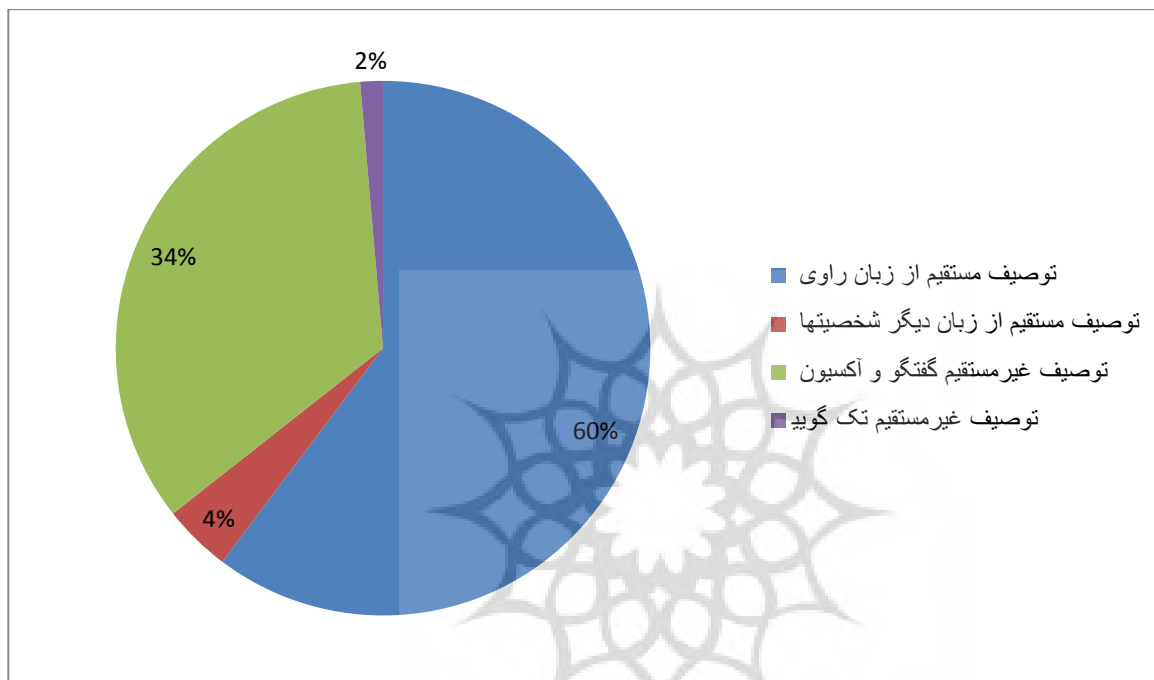
نمودار ۴. نمودار نشان‌دهنده درصد استفاده از ابزار توصیف (تشبیه و استعاره) در توصیف کودکان رمان شوهر آهو خانم





نمودار ۵. نمودار نشان دهنده تعداد موارد استفاده از ابزار توصیف (تشبیه و استعاره) در توصیف شخصیت‌های کودک رمان

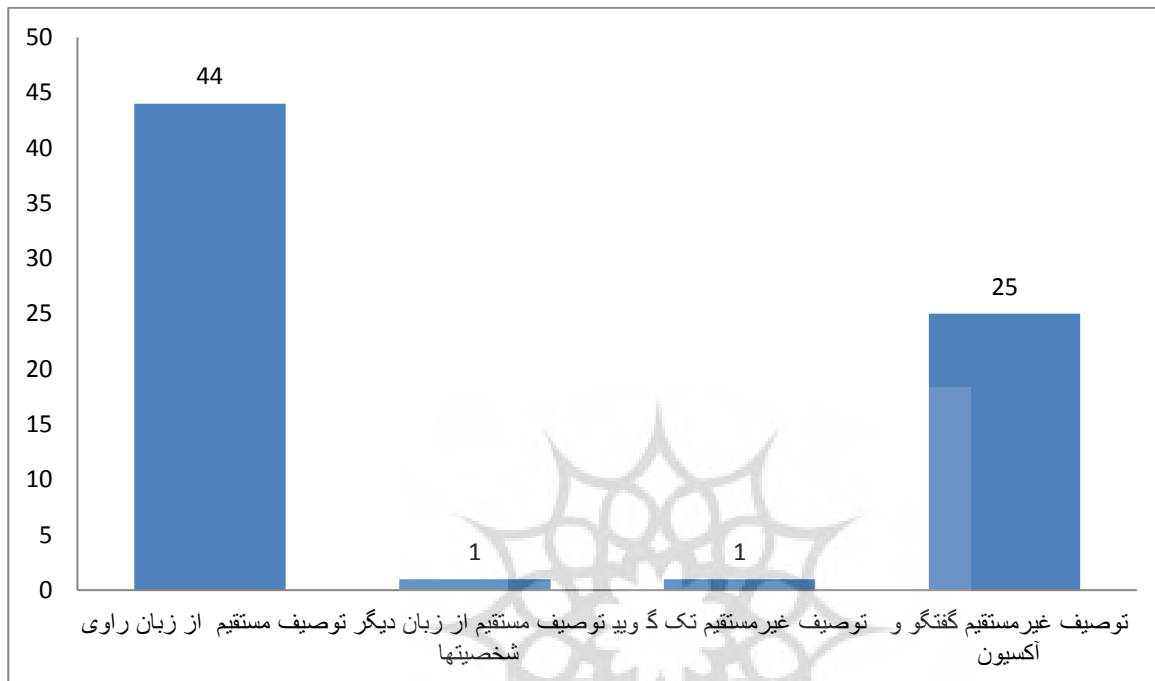
شوهر آهوخانم



نمودار ۶. نمودار نشان دهنده درصد استفاده از شیوه‌های توصیف (گفتگو، روایت، اکسیون) در توصیف کودکان رمان

شوهر آهوخانم





نمودار ۷. نمودار نشان‌دهنده تعداد موارد استفاده از شیوه‌های توصیف (گفتگو، روایت و آکسیون) در توصیف شخصیت -

های کودک رمان شوهر آهو خانم

نتیجه‌گیری

بیش از پانزده شخصیت از شخصیت‌های فرعی این رمان، کودک و نوجوانند که به تصویر کشیده شده‌اند. افغانی در توصیف‌های خود از شیوه‌های توصیف اعم از روایت و گفتگو و آکسیون، به دنیای کودکان وارد شده و با ترکیب این سه شیوه، به توصیف ویژگی‌های ظاهری، طبیعی و اجتماعی و حالات درونی کودکان رمانش پرداخته است. افغانی در توصیفات خود از شخصیت کودکان بیشتر از شیوه توصیف مستقیم از زبان راوی استفاده کرده و درصد گفتگوها از توصیف مستقیم کمتر است. تناسب شیوه‌های توصیف و ترکیب آنها در جای‌جای صحنه‌هایی که کودکان در آن حضور دارند، از قدرت فوق‌العاده قلم علی محمد افغانی حکایت دارد. او با به‌کارگیری شیوه‌ها و ابزار فن توصیف، به ترسیم ویژگی‌های کودکان و موقعیت‌های اجتماعی آنان در خانواده و جامعه و تأثیر روح لطیف آنان از فضایی که در



آن به سر می‌برند، می‌پردازد. هر یک از کودکان این رمان می‌تواند نماینده شخصیت نوعی جامعه خود باشد. در این رمان هم کودک کار حضور دارد هم کودک طلاق و هم کودکان فقیر....

افغانی با دقت و تیزبینی خاصی علاوه بر توصیف ظاهر طبیعی و اجتماعی کودکان رمان خود، به خوبی حالات درونی آنها (اعم از شادمانی، غم، ترس، تنفر، خشم و ...) را برای خواننده ملموس می‌کند. اوج این هنرمندی در توصیف دعوا و فحاشی سیدمیران و کتک کاری آهو و عکس‌العمل بچه‌هایش است که افغانی به ظرافت تمام آن را ترسیم کرده است.

علاوه بر مهارت افغانی در ترکیب شیوه‌های توصیف و تناسب این توصیف‌ها با ویژگی‌های ظاهری، طبیعی و اجتماعی و حالات درونی کودکان، استفاده هنرمندانه او از تشبیه و استعاره نیز از جایگاه خاصی برخوردار است. تشبیه رایج‌ترین ابزار توصیف است که در رمان شوهر آهوانم از میان سایر فنون بیانی، بیشترین کاربرد را دارد. افغانی با استفاده از تشبیهات ناب و اکثراً از نوع مرکب، به بیان ظاهر و حالات درونی شخصیت‌های رمان خود، بویژه کودکان و نوجوانان پرداخته و تصاویری منحصر به فرد آفریده است. تشبیه جسم نحیف مهدی به میوه درخت زردآلویی که ملخ برگ‌های آن را خورده باشد و چراغی که شعله‌اش را خیلی بالا کشیده باشند، از زیباترین تشبیهات ظاهر و حالات درونی این کودک است.

در یک کلام، می‌توان گفت میان توصیفات ظاهری افغانی از یک کودک و رفتار و کردار و حالات و احساسات درون او تناسب و رابطه مستقیمی وجود دارد و افغانی با کاربرد ماهرانه فن توصیف، رمان خود را به عنوان یک اثر ادبی ارزشمند و بی‌بدیل به ادبیات داستانی این سرزمین تقدیم کرده است.



منابع

- آزرم‌دخت، حبیبه (۱۳۹۲)، نقد و بررسی رمان شوهر آهونخاتم پایان‌نامه ارشد دانشگاه سلمان فارسی کازرون، استاد راهنما: محتشم محمدی.
- افغانی، علی محمد، (۱۳۴۴). شوهر آهونخاتم. تهران: امیر کبیر.
- ایرانی، ناصر، (۱۳۶۴). داستان؛ تعاریف، ابزارها و عناصر. تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- احمدی شیخ‌لر، احمد، (۱۳۹۹). «توصیف و انواع آن بر پایه نظریه توصیف‌شناسی»، نقد و نظریه ادبی، سال پنجم، شماره ۱۰.
- جمشیدی، فاطمه، وصال میمندی، (۱۳۹۱). «نقدی بر رمان «الکس و الکلاب» اثر «نجیب محفوظ» از منظر توصیف»، دوفصلنامه علمی پژوهشی نقد ادب معاصر عربی، سال دوم، شماره سوم.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۶). صور خیال در شعر فارسی، تهران: آگاه.
- شوپ، باربارا- لاو دنمن، مارگارت، (۱۳۹۵). اندیشه‌های نو در رمان‌نویسی، ترجمه شایسته پیران. تهران: نی.
- فضیلت، محمود، (۱۳۹۰). زبان تصویر، علم بیان و ساختار تصویرهای ادبی، تهران: زوآر.
- میرصادقی، جمال، (۱۳۷۶). عناصر داستان. تهران: سخن.
- میرعابدینی، حسن، (۱۳۸۰). صد سال داستان‌نویسی ایران. تهران: چشمه.
- نوروزی، جهان‌بخش، (۱۳۷۶)، معانی و بیان او ۲، شیراز، کوشامهر.
- وود، مونیکا، (۱۳۸۸). توصیف در داستان. ترجمه نیلوفر اربابی. اهواز: رسش.
- یونسی، ابراهیم، (۱۳۹۹). هنر داستان‌نویسی. تهران: نگاه.



Types of descriptions of children in the novel " Aho Khanum's husband "

Mohtasham Mohammadi¹, Shanaz Baseri²

Abstract:

Description is one of the important tools of an author in organizing a story and it can be formed in a direct way or through dialogue or story action. Detailed descriptions draw the reader more into the text and keep him with the flow of the story. In narrative texts such as novels, where the prominent figures of the story are the adults and the children are on the sidelines of the stories, the description of the children's circumstances and actions has a place to pause and examine. These descriptions can be presented in special ways. One of the Iranian novels in the 30s is the novel "Shauhar e Ahokhanum" by Ali Mohammad Afghani, which was published under special circumstances and gave a new impetus to the Iranian story writing atmosphere. This research paper is descriptive-analytical in a library style that tries to investigate the types of description of children in the novel "Husband of Deer and Lady". The author has used these descriptions in three ways, consist of Naration & Action & Dialect through Direct and Indhrect method which direct description from the narrator's language is more frequent.

Keywords: description. children. Aho Khanum's husband.

¹ . Associate Professor Salman Farsi university of Kazerun. Kazerun. Iran. (corresponding author)
mohtasham@kazerunsfu.ac.ir

² .PH.D student Salman Farsi university of Kazerun. Kazerun. Iran. Shahnaz.baseri.50@gmail.com